

مقدمه‌ای بر ترجمه

مهرداد نبیلی

«داستان دو شهر»

به زنده یادان ابوالقاسم پاینده، صادق گوهرین و حمید عنایت که یکی مرا راه و رسم نوشتن آموخت، یکی با کوجه باغهای زبان پارسی آشنا کرد و یکی در ترجمه این کتاب مشوق شد.

۳۴۴

میان سنین چهارده و هجده سالگی، ارادتمندان با ندیده گرفتن تکالیف درسی و بی‌اعتنایی کامل به وظایف تحصیلی، بیشتر وقت خود را به کتاب خواندن مصروف داشت به طوری که در این چهار سال بیشتر آثار والتر اسکات، دیکنز، خواهران برونه، دیفو، شکسپیر، استیونسون، گولداسمیت، دو موریه و سامرست موام را به زبان اصلی و بیشتر داستان‌های دو ما و هوگو را به ترجمه انگلیسی خواند. از این میان دو کتاب، یکی لبه تیغ سامرست موام و دیگری داستان دو شهر چارلز دیکنز، او را بیش از همه تحت تاثیر خود قرار داد. در آن زمان، البته، حتی فکر آن که روزی این دو کتاب را به زبان فارسی برگرداند نیز به مخیله او خطور نکرد زیرا هر چند فارسی زبان مادری او بود از آن به جز چهار کلمه حرف روزمره نصیبی نداشت چون در ایران مگر چند ماهی هرگز به مدرسه نرفته بود. با این همه، هنگامی که در سال ۱۳۲۹ پس از اخذ دیپلم به ایران بازگشت با کمال شهامت در دفتر مجله صبا حاضر شد تا در مطبوعات تجربه‌ای به دست آورد. ابوالقاسم خان پاینده از من پرسید هرگز به کار ترجمه دست برده‌ام یا نه. و من با صداقت کامل و ساده‌لوحی کامل جوابی به نفی دادم. راجع به تحصیلاتم سوال کرد و من به عرض او رسانیدم که تنها مدرک تحصیلی من پاره کاغذی است از دانشگاه کمبریج که مرا دیپلمه اعلام می‌دارد. خداهش آمرزیده بدارد، لبخندی زد و گفت: تو یا باید آدم از خود مطمئنی باشی یا آدم از همه جا بی‌خبری. من حاضر یک ماه به تو فرصت بدهم که نشان بدهی کاری از عهده‌ات بر می‌آید یا نه.

در آن یک ماه من خود به آن نتیجه رسیدم که حدس دوم استاد در مورد معتبرتر بوده است اما حضرتش به دلیلی که هرگز بر من مکشوف نشد مرا به عنوان طلبه پذیرفت، رخصت ماندن داد و یک سال تمام با حوصله بسیار ترجمه‌های بسیار ناقص مرا خواند، اصلاح کرد و راه و رسم درست نوشتن به زبان فارسی را در حدی که توان من ناتوان میسر می‌داشت به من آموخت. اما من خود می‌دانستم که فارسی را درست نمی‌دانم و درست نمی‌نویسم. بنابراین، در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ثبت نام کردم و در زمره اساتید دیگر با شادروان دکتر صادق گوهرین روبرو شدم و نزد او به تلمذ پرداختم که آن خود داستانی دیگر است.

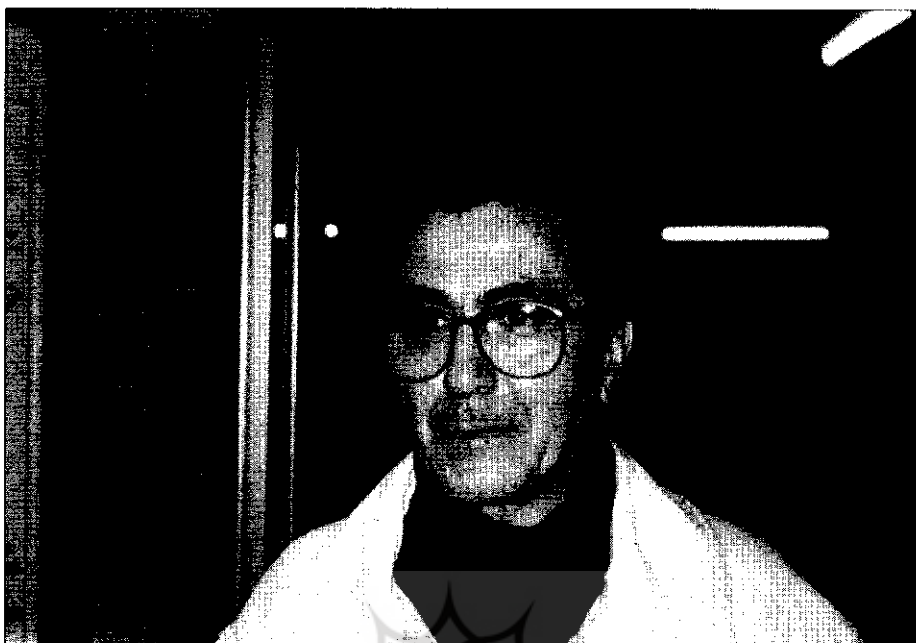
پس از اخذ لیسانس ادبیات از دانشگاه تهران، در سال ۱۳۳۴ در مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن با مرحوم حمید عنایت آشنا شدم که در آنجا سرگرم گذرانیدن دکترای خود در علوم سیاسی بود. عنایت که برخلاف من مردم‌دار، خوش مشرب و رفیق باز بود، من گوشه‌گیر و کج خلقی را نیز به دوستی پذیرفت و هنگامی که در دانشکده اقتصاد مجله‌ای به نام «پژوهش» را بنیان گذاشت مرا هم به همکاری با آن دعوت کرد.

روزی با یکدیگر به کار «پژوهش» می‌رسیدیم که از من پرسید چرا ترجمه کتابی را در دست نمی‌گیرم. من (علیرغم کاری که در مجله صبا و بعد از آن در یکی دو روزنامه و مجله دیگر کرده بودم) خوب می‌دانستم که تسلطم بر زبان فارسی هر چند ممکن بود به دو مقاله و چهار داستان کوتاه قد بدهد، به هیچ وجه از پس ترجمه‌ای جدی بر نمی‌آید. هنگامی که این نکته را با او در میان گذاشتم پاسخ داد: «تو کتابی را انتخاب کن و یک فصل آن را به فارسی برگردان و بده من بخوانم. آنوقت می‌توانم به تو بگویم می‌توانی از پس کار ترجمه بر آیی یا نمی‌توانی.»

به این ترتیب فصل اول داستان دو شهر به فارسی ترجمه شد. هنگامی که آن را به عنایت دادم گفتم: «البته من انتظار نداشتم تو ابتدا به ساکن یکی از دشوارترین نویسندگان انگلیسی را برای ترجمه انتخاب کنی، اما ترجمه‌ات را خواهم خواند.» و بار بعدی که یکدیگر را دیدیم گفتم: «ممکن است در یکی دو جا پیشنهادی برای بهتر کردن ترجمه بتوانم به تو بدهم اما بر روی هم ترجمه بسیار خوبی است. دنبالش را بگیر.»

نتیجه آن توصیه اکنون پس از چهل و اندی سال در دست شماست. البته در این چهل و چند سال ارادتمندان کتاب‌های دیگری ترجمه کرده است اما داستان دو شهر نخستین کتابیست که ترجمه آن را به دست گرفته است و به احتمال بسیار آخرین ترجمه او نیز خواهد بود و اما علل به درازا کشیدن این ترجمه.

می‌گویند سنگ بزرگ نشانه نزدن است. شاید علیرغم حرف آن دوست از دست رفتن، ترجمه این اثر از عهده من بیرون بوده است. شاید کتابی که عمری مشغله خاطر انسان باشد چنان با



● مهرداد نبیلی (عکس از علی دهباشی)

زندگی او عجیب می‌شود که وجود خارجی خود را از دست می‌دهد. نمی‌دانم. اما این را می‌دانم که ذهن من طی این سال‌ها کمتر از داستان دو شهر فارغ بوده است چون مدام با آن زندگی کرده‌ام. البته علل دیگری هم در کار بوده است. مثلاً آن که به جز شبی چند ساعت خواب، یک لحظه از کار (و کار اصلی من با ترجمه ربطی ندارد) فارغ نبوده‌ام. اما از این همه چون بگذریم، این را نیز باید اذعان کنم که ترجمه داستان دو شهر با جمله ترجمه‌های دیگری که به عهده گرفته‌ام تفاوت داشته است.

در هر زبانی طبیعی است که درک و فهم آثار ادبی با گذشت زمان دشوار و دشوارتر شود. این فرایند نتیجه دو چیز است: یکی دگرذیسی زبان و دیگری تحول اجتماعی. زبان عامل بسیار زنده‌ایست که بر مبنای نیاز، مدام در کار دگرگونی است. از سوی دیگر، ارزش‌ها و سلیقه‌های اجتماعی نیز مدام در کار تحول است و برای بیان مفاهیم خود زبان را به دنبال خویش می‌کشد. در نتیجه، با گذشت زمان متون کهن دشوارتر و نامفهوم‌تر می‌شود. به عنوان نمونه، منظومه «شولف» که به زعم بسیاری سر آغاز ادبیات انگلیسی به حساب می‌آید، امروزه حتی برای انگلیسی‌های بسیار تحصیل کرده نیز قابل فهم نیست زیرا زبان انگلیسی از قرن هشتم تا به امروز چندان دگرگون شده است که انگلیسی امروزین هیچ شباهتی به آنچه در این مجموعه آمده است ندارد. اما در یک محدوده زمانی بخصوص نیز نویسندگان مختلف زبان را به شیوه‌ها و سبک و



سیاق‌های گوناگون به کار می‌برند چنان‌که اگر نویسندگان هم دورهٔ دیکنز را با یکدیگر مقایسه کنیم میان آنان تفاوت بسیار می‌بینیم.

من در تجربهٔ خود نویسنده‌ای را در زبان انگلیسی نمی‌شناسم که با دیکنز قابل مقایسه باشد. این به آن مفهوم نیست که بگویم دیکنز بزرگ‌ترین یا بهترین نویسندهٔ زبان انگلیسی است: نکته بهتر بودن یا بزرگتر بودن نیست، متفاوت بودن است. زبان انگلیسی نویسندگان بزرگ بسیار داشته است، اما من به تجربهٔ خود در میان آنان هیچ نویسندهٔ دیگری را ندیده‌ام که اولاً در حد دیکنز چندین و چند فکر مختلف را در آن واحد در قالب یک جمله دنبال کند و ثانیاً بتواند حین آن که آدمی را با جمله‌ای به قهقهه وا می‌داد در همان جمله اشک بی‌اختیار نیز از دیدگان او سرازیر کند. برگردانیدن اثر چنین نویسنده‌ای به زبانی دیگر در هر صورت کاری آسان نیست. اما یک نکتهٔ دیگر را نیز باید متذکر شد.

انگلیسی زبان لطیف و شاعرانه‌ای نیست ولی به دلایلی که ذکر آن در این مقدمه جا ندارد زبانی است که ساختار بنیادی آن امکان همه‌کار به آن می‌دهد. فارسی، از سوی دیگر، زبان ایما و اشاره، زبان طنز و کنایه، زبان ظرافت‌های شاعرانه، زبان دقایق عارفانه و بیان احساس است اما تا آنجا که من از پس آن بر می‌آیم، باز به دلایلی که اشاره به آن در این مقدمه بی‌معنی است، در بیان اندیشه‌ها و مفاهیم دقیق ذهنی و عملی دست و دلی چندان باز ندارد. این واقعیت ترجمهٔ آثار

نویسنده‌ای چون دیکنز را به فارسی بس دشوار می‌کند زیرا دیکنز در کار خود سبک و سیاقی دارد که حتی طاق‌ت زبان انگلیسی را نیز طاق می‌کند چه رسد به فارسی.

مترجم کتابی که در دست دارید، لذا، گهگاه هفته‌ها مبهوت آن مانده است که یک نیم‌جمله این کتاب را چگونه به فارسی برگرداند که عمق، احساس، لطافت و در همان حال طنز، دوگانه‌گویی و نیش زبان دیکنز را زنده بدارد. این که نهایتاً تا چه مایه در این کار موفق یا ناموفق بوده است سنجشی است که بر عهده شما می‌خواننده خواهد بود.

لندن، اردیبهشت ۱۳۸۰



شوریه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نشر نی منتشر کرده است: کتابخانه جامع علوم انسانی

قوم‌های کهن

(در قفقاز، ماورای قفقاز، بین‌النهرین و هلال حاصلخیز)

دکتر رقیه بهزادی